

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۲۸

آیه ۱۹-۲۳

آیه و ترجمه

و ما یستوی الاعمی و البصیر ۱۹
و لا الظلمات و لا النور ۲۰
و لا الظل و لا الحرور ۲۱
و ما یستوی الاحیاء و لا الاموت ان الله یسمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی
القبور ۲۲
ان انت الا نذیر ۲۳
ترجمه :

۱۹ - نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند.
۲۰ - و نه ظلمتها و روشنائی!
۲۱ - و نه سایه (آرامبخش) و باد داغ و سوزان!
۲۲ - و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند، خداوند پیام خود را
به گوش هر کس بخواهد میرساند و تو نمیتوانی سخن خود را به گوش
آنها که در قبرها خفته اند برسانی!
۲۳ - تو فقط انداز کننده ای (و اگر ایمان نیاورند نگران نباش وظیفه ات را
انجام ده).

تفسیر :

نور و ظلمت یکسان نیست! به تناسب بحثهایی که پیرامون ایمان و کفر در آیات
گذشته بود، در

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۲۹

مورد بحث چهار مثال جالب برای مومن و کافر ذکر می کند که آثار «ایمان»
و «کفر» به روشنترین وجه در آن مجسم شده است:
در نخستین مثال «کافر» و «مؤمن» را به «نابینا» و «بینا»

تشبیه کرده می‌گوید: «هرگز اعمی و بینا مساوی نیستند» (و ما یستوی الاعمی و البصیر).

ایمان نور است و روشنی بخش، و به انسان در جهان بینی، و اعتقاد، و عمل، و تمام زندگی روشنائی و آگاهی می‌دهد، اما کفر ظلمت است و تاریکی، و در آن نه بینش صحیحی از کل عالم هستی است، و نه از اعتقاد درست و عمل صالح خبری.

قرآن مجید در آیه ۲۵۷ سوره بقره در همین زمینه حق مطلب را ادا کرده می‌گوید: الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون: «خداوند ولی و راهنما و سرپرست مومنان است، آنها را از تاریکیها به روشنائی، هدایت میکند، اما ولی و سرپرست کافران طاغوت است که آنها را از روشنائی به ظلمتهای کشاند، آنها اصحاب دوزخند، و جاودانه در آن می‌مانند»!

و از آنجا که چشم بینا به تنهائی کافی نیست باید روشنائی و نوری نیز باشد، تا انسان با کمک این دو عامل موجودات را مشاهده کند، در آیه بعد می‌افزاید: «و نه تاریکیها با نور برابرند» (و لا الظلمات و لا النور).

چرا که تاریکی منشاء گمراهی است، تاریکی عامل سکون و رکود است، تاریکی عامل انواع خطرات میباشد، اما نور و روشنائی منشاء حیات و زندگی و حرکت و جنبش و رشد و نمو و تکامل است که اگر نور از میان برود تمام انرژیها در جهان خاموش می‌شوند، و مرگ سراسر عالم ماده را فرا می‌گیرد، و چنین است نور ایمان در جهان معنی که عامل رشد و تکامل و سبب حیات و حرکت می‌باشد.

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۳۰

سپس می‌افزاید: هرگز سایه (آرام بخش) با باد داغ و سوزان یکسان نیستند (و لا الظل و لا الحرور).

مؤمن در سایه ایمانش در آرامش و امن و امان به سر میبرد، اما کافر به خاطر کفرش در ناراحتی و رنج می‌سوزد.

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: «حرور» (بر وزن قبول) به معنی باد داغ و سوزان است (بادی مرگبار و خشک کننده).

بعضی آن را به معنی باد سموم دانسته‌اند و بعضی به معنی شدت حرارت آفتاب.

زمخشری در کشاف می‌گوید «سموم» به بادهای موذی و کشنده‌ای می‌گویند که در روز می‌وزد، اما «حرور» به همین بادهای گفته می‌شود اعم از اینکه در روز باشد یا در شب، به هر حال چنین بادی کجاو سایه خنک و نشاط آفرین که روح و جسم انسان را نوازش می‌دهد کجا؟ و سرانجام در آخرین تشبیه می‌گوید: «و هرگز زندگان و مردگان یکسان نیستند! (و ما یستوی الاحیاء و لا الاموات).

مؤمنان زندگانند، و دارای تلاش و کوشش و حرکت و جنبش، رشد و نمو دارند، شاخه و برگ و گل و میوه دارند، اما کافر همچون چوب خشکیده‌ای است که نه طراوتی، نه برگی، نه گلی و نه سایه دارد و جز برای سوزاندن مفید نیست.

در آیه ۱۲۲ سوره انعام می‌خوانیم «و من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورایمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها: «آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم، و نوری برای او قرار دادیم که در میان مردم با آن راه برود، همچون کسی است که تا ابد در ظلمات غوطه‌ور

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۳۱

است، و هرگز از آن خارج نمی‌شود؟! و در پایان آیه می‌افزاید: خداوند هر کس را بخواهد شنوا می‌سازد تا دعوت حق را به گوش جان بشنود، و به ندای منادیان توحید لبیک گوید (ان الله یسمع من یشاء).

و تو هرگز نمی‌توانی سخن خود را به گوش مردگانی که در قبرها خفته‌اند برسانی! (و ما انت بمسمع من فی القبور). فریاد تو هر قدر رسا، و سخنان تو هر اندازه دلنشین، و بیانت تو هر مقدار گویا باشد، مردگان از آن چیزی درک نمی‌کنند، و کسانی که بر اثر اصرار در گناه و غوطه‌ور شدن در تعصب و عناد و ظلم و فساد روح انسانی خود را از دست داده‌اند مسلماً آمادگی برای پذیرش دعوت تو ندارند. بنا بر این از عدم ایمان آنها نگران نباش، و بیتابی مکن، وظیفه تو ابلاغ و انداز است تو تنها بیم دهنده‌ای (ان انت الا نذیر).

نکته‌ها:

۱ - آثار ایمان و کفر

میدانیم قرآن برای مرزهای جغرافیائی و نژادی و طبقاتی و مانند آن که انسانها را از یکدیگر جدا میکند اهمیتی قائل نیست، تنها مرز را مرز ایمان و کفر شمرده است، و به این ترتیب تمام جامعه انسانی را به دو گروه «مؤمن» و «کافر» تقسیم می‌کند.

قرآن در معرفی ایمان در موارد متعددی آن را تشبیه به «نور» کرده است، و «کفر» را به ظلمت و تاریکی و این تشبیه زنده‌ترین معرف برای

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۳۲

برداشتی است که قرآن از کفر و ایمان دارد. ایمان یک نوع درک و دید باطنی است، یک نوع علم و آگاهی تواءم با عقیده قلبی و جنبش و حرکت است، یک نوع باور که در اعماق جان انسان نفوذ میکند و سرچشمه فعالیت‌های سازنده می‌شود. اما کفر، جهل است و ناآگاهی و ناباوری که نتیجه آن عدم تحریک و فقدان احساس مسئولیت و حرکتهای شیطانی و مخرب است. این را نیز میدانیم که «نور» در جهان ماده مبداء هرگونه حیات و حرکت و نمو و رشد در انسان و حیوان و گیاه است، و به عکس ظلمت و تاریکی عامل خاموشی و خواب، و در صورت ادامه موجب مرگ و نابودی حیات است. بنا بر این جای تعجب نیست که در آیات فوق یکجا «ایمان» و «کفر» به «نور» و «ظلمت» و جای دیگر به «حیات» و «مرگ» یکجا به سایه آرام بخش و باد سموم و جای دیگر «مؤمن» و «کافر» به «بینا» و «نابینا» تشبیه گردیده است.

و همه گفتنیها در ضمن این چهار تشبیه بیان شده. راه دور نرویم هنگامی که با یک فرد مؤمن نشست و برخاست میکنیم اثر این نور را در تمام وجودش احساس می‌نمائیم، افکارش روشنی‌بخش است، سخنانش درخشنده است، اعمال و اخلاقش ما را به حقیقت زندگی و حیات واقعی آشنا می‌سازد.

اما «کافر» از تمام وجودش ظلمت می‌بارد، جز به منافع مادی وزودگذر

خویش نمی‌اندیشد، فضا و افق فکرش از محدوده زندگی شخصیش فراتر نمی‌رود، در لابلای شهوات غوطه‌ور است، و همنشینی او قلب و روح انسان را

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۳۳

در امواج ظلمات فرو می‌برد که:

همدمی مرده دهد مردگی

صحبت افسرده دل افسردگی!

و به این ترتیب آنچه را که قرآن در این آیات بیان کرده به طور محسوس و ملموس قابل درک است.

۲- آیا مردگان حقیقتی را درک نمی‌کنند؟

با توجه به آنچه در آیات فوق آمده دو سؤال مطرح می‌شود:
نخست اینکه: چگونه قرآن می‌گوید: تو نمی‌توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی؟ با اینکه در حدیث معروفی آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز جنگ بدر دستور داد اجساد کفار را بعد از پایان جنگ در چاهی بیفکنند، سپس آنها را صدا زد و فرمود: هل وجدتم ما وعد الله و رسوله حقا؟ فانی وجدت ما وعدنی الله حقا! آيا شما آنچه را که خدا و رسولش وعده داده بود به حق یافتید؟ من که آنچه را خداوند به من وعده داده بود به حق یافتم.

در اینجا عمر اعتراض کرد و گفت ای رسول خدا! چگونه با اجساد سخن می‌گوئی که روح در آن نیست؟!

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ما انتم باسمع لما اقول منهم، غیر انهم لا یستطیعون ان یردوا شیئا! شما سخنان مرا از آنها بهتر نمی‌شنوید، چیزی که هست آنها توانائی پاسخگوئی را ندارند.

و یا اینکه یکی از آداب میت اینست که عقائد حق به او تلقین داده شود، این با آیات مورد بحث چگونه سازگار است؟

پاسخ این سوال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن اینکه آیات مورد

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۳۴

بحث سخن از عدم درک مردگان به طور عادی و طبیعی می‌گوید، اما روایت

جنگ بدر یا تلقین میت مربوط به شرائط فوق العاده است که خداوند سخنان پیامبرش را به طور فوق العاده به گوش آن مردگان می‌رساند.

به تعبیر دیگر ارتباط انسان در جهان برزخ با عالم دنیا قطع میشود جز در مواردی که خداوند فرمان میدهد این ارتباط برقرار گردد، به همین دلیل در شرایط عادی ما نمی‌توانیم ارتباط با مردگان پیدا کنیم.

سوال دیگر اینک: اگر صدای ما به گوش مردگان نمیرسد سلام بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم‌السلام) و توسل به آنها و زیارت قبورشان و تقاضای شفاعت از آنان در پیشگاه خدا چه مفهومی دارد؟

جمعی از وهابیه‌ها که عموماً به جمود فکری معروفند نیز با تکیه بر همین‌پندار از ظواهر ابتدائی بی‌آنکه آیات دیگر قرآن را بررسی کنند، و برای احادیث بسیاری که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده‌وقعی بنهند، مساله توسل را نفی کرده، و به گمان خود خط بطلان بر آن کشیده‌اند.

پاسخ این سوال نیز از آنچه در پاسخ سوال اول گفتیم روشن میشود، زیرا احساب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مردان خدا از دیگران جداست، آنها همانند شهداء (بلکه در صف مقدم بر آنان) قرار دارند وزندگان جاویدند، و به مصداق احیاء عند ربهم یرزقون از روزیهای پروردگار بهره میگیرند و به فرمان خداوند ارتباط خود را با این جهان حفظ می‌کنند، همانگونه که در این جهان می‌توانند با مردگان - همچون کشتگان بدر - ارتباط برقرار سازند.

روی همین جهت در روایات فراوانی که در کتب اهل سنت و شیعه آمده‌است می‌خوانیم: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم‌السلام) سخن کسانی را که از دور و نزدیک بر آنها سلام می‌فرستند، می‌شنوند، و به آنها پاسخ می‌گویند، و حتی اعمال امت

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۳۵

را بر آنها عرضه می‌دارند.

قابل توجه اینکه ما ماء‌موریم که در تشهد نماز سلام بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بفرستیم و این اعتقاد همه مسلمین اعم از شیعه و اهل سنت است، چگونه ممکن است او را مخاطب سازیم به چیزی که هرگز آن را نمی‌شنود؟! در روایات متعددی در صحیح مسلم از ابو سعید خدری و ابو هریره از شخص

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: لقنوا موتاکم لا اله الا الله: مردگان خود را تلقین لا اله الا الله کنید.

در «نهج البلاغه» نیز به مساله بر قرار ساختن ارتباط با ارواح مردگان اشاره شده است که علی (علیه السلام) با ارواح مومنانی که در قبرستان پشت کوفه بودند سخن گفت (۳).

۳- تنوع تعبیرات بخشی از فصاحت است

در تشبیهات چهارگانه‌ای که در آیات فوق آمده تعبیرات کاملاً متفاوتی دیده میشود، مثلاً «اعمی» و «بصیر» و «ظل» و «حرور» به صورت مفرد آمده، در حالی که «احیاء» و «اموات» هر دو به صورت جمع است و «ظلمات» و «نور» یکی مفرد و دیگری به صورت جمع آمده. از سوی دیگر در تشبیه اول و دوم آنچه جنبه منفی دارد مقدم داشته شده (اعمی و ظلمات) در حالی که در تشبیه سوم و چهارم آنچه جنبه مثبت دارد تقدم یافته (ظل و احیاء).

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۳۶

از سوی سوم در تشبیه اول حرف نفی تکرار نشده، در حالی که در تشبیهات سه گانه دیگر تکرار شده است.

از سوی چهارم جمله «ما یستوی» تنها در تشبیه اول و آخر آمده، و در بقیه اثری از آن نیست.

بعضی از مفسران نکاتی برای این تفاوتها ذکر کرده‌اند که بعضی قابل ملاحظه است و بعضی قابل ایراد.

از جمله نکاتی که قابل ملاحظه است این است که جمع بودن ظلمات و مفرد بودن نور به خاطر آنست که ظلمت یعنی کفر شعب فراوانی دارد، اما حقیقت ایمان و توحید یکی بیش نیست، ایمان همچون خط مستقیم است که در میان دو نقطه جز یک خط مستقیم وجود ندارد، اما ظلمت کفر همچون خطوط انحرافی است که در میان دو نقطه هزاران هزار خط انحرافی موجود است.

و نیز تقدیم جنبه‌های منفی در دو مثال اول اشاره به آغاز اسلام است که مردم از نابینائی جاهلیت و ظلمات شرک به روشنائی و بینائی اسلام هدایت یافتند، و اما دو مثال دیگر اشاره به مراحل دیگر است که اسلام ریشه‌های خود را در سرزمین دلها محکم کرده بود، و جنبه‌های اثباتی خود را در جامعه گسترده

ساخت.

اما از اینها که بگذریم اصولاً تنوع در بیان، روح و طراوت خاصی به سخن میدهد، و آن را دلنشین و زیبا و جالب می‌سازد، در حالی که تکرار یکنواخت - جز در موارد استثنائی - لطافت سخن را میگیرد، به همین دلیل همیشه فصیحان و بلیغان سعی دارند تعبیرات گفتار خود را متنوع و دلنشین سازند، و میدانیم قرآن در اعلی درجه فصاحت و بلاغت است. بنا بر این اگر نکته دیگری جز رعایت فصاحت در کار نبود همین معنی کافی بود، هر چند ممکن است آیندگان به اسرار دیگری جز آنچه گفتیم در این تعبیرات دست یابند که امروز از ما پوشیده است.

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۳۷

آیه ۲۴ - ۲۶

آیه و ترجمه

انا اءرسلناک بالحق بشیرا و نذیرا و ان من اءمة الا خلا فیها نذیر ۲۴
و ان یکذبوک فقد کذب الذین من قبلهم جاءتهم رسلهم بالبینة و بالزبرو
بالکتاب المنیر ۲۵
ثم اخذت الذین کفروا فکیف کان نکیر ۲۶
ترجمه :

۲۴ - ما تو را به حق برای بشارت و انداز فرستادیم، و هر امتی در گذشته انداز
کننده‌ای داشته است.
۲۵ - هر گاه تو را تکذیب کنند (عجب نیست) کسانی که پیش از آنها بودند
(نیز پیامبران خود را) تکذیب کردند، آنها با دلائل روشن و کتابهای پند و
موعظه و کتب آسمانی روشنگر (مشمول بر معارف و احکام) به سراغ آنها آمدند
(اما کوردلان ایمان نیاوردند).
۲۶ - سپس من کافران را (بعد از اتمام حجت) گرفتم (و سخت مجازات
کردم) مجازات من نسبت به آنها چگونه بود؟!

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۳۸

تفسیر :

اگر کوردلان ایمان نیاورند عجب نیست

در آیات گذشته به اینجا رسیدیم که افرادی هستند همچون مردگان و نابینایان که سخنان انبیاء در دل آنان کمترین اثری ندارد، به دنبال آن در آیات مورد بحث برای اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در این زمینه دلداری دهد تا زیاد غمگین و ناراحت نگردد، نخست میفرماید ما تو را به حق برای بشارت و انداز فرستادیم، و هیچ امتی در گذشته نبود مگر اینکه انداز کننده‌ای داشت (انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا و ان من امة الا خلا فیها نذیر).

همین قدر که در انجام وظیفه بشارت و انداز کوتاهی نکنی برای تو کافی است، تو ندای خود را به گوش آنان برسان، به پاداشهای الهی بشارت ده، و از کیفرهای پروردگار آنها را بترسان، خواه پذیرا شوند یا بر سر عناد و لجاج بایستند.

قابل توجه اینکه در آخرین آیه بحث گذشته فرمود: ان انت الا نذیر، ولی در نخستین آیه مورد بحث می‌گوید: ما تو را بشیر و نذیر به حق فرستادیم اشاره به اینکه اگر تو انداز کننده‌ای از سوی خودت این کار را نمیکنی، این ماموریتی است که ما بر عهده‌ات گذارده‌ایم.

و اگر در آیه گذشته تنها روی انداز تکیه شده بود به خاطر آن بود که سخن از جاهلان لجوجی در میان بود که همچون مردگان قبرستان پذیرای هیچ سخنی نبودند، اما در اینجا وظیفه انبیاء را به طور کلی بیان میکند که دارای هر دو جنبه بشارت و انداز است، منتها در پایان این آیه مجدداً روی نذیر تکیه میکنند چرا که بخش اصلی دعوت انبیا در برابر مشرکان و ظالمان از طریق انداز بوده است.

«خلا» از ماده خلاء در اصل به معنی مکانی است که ساتری در آن نباشد این واژه هم در مورد زمان به کار میرود، و هم مکان، و از آنجا که زمان

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۳۹

در گذر است به ازمنه گذشته ازمنه خالیه گفته میشود، زیرا اکنون اثری از آنها نیست، و دنیا از آن خالی شده است. بنا بر این جمله و ان من امة الا خلا فیها نذیر به این معنی است که هرامتی از امتهای پیشین انداز کننده‌ای در گذشته داشته است. این نکته نیز قابل توجه است که بر طبق آیه فوق تمام امتها دارای انداز کننده

الهی یعنی پیامبر بوده‌اند، هر چند بعضی آن را به معنی وسیعتری گرفته‌اند که شامل علما و دانشمندانی که مردم را انداز میکنند نیز می‌شود، ولی این معنی بر خلاف ظاهر آیه است.

اما به هر حال معنی این سخن آن نیست که در هر شهر و دیار پیامبری مبعوث شود، بلکه همین اندازه که دعوت پیامبران و سخنان آنها به گوش جمعیتها برسد کافی است، چرا که قرآن می‌گوید خلا فیها نذیر (در آنها انداز کننده‌ای بود، و نمی‌گوید منها یعنی از میان خود آنها).

بنا بر این آنچه در آیه فوق می‌خوانیم منافاتی با آیه ۴۴ سوره سبا ندارد که می‌گوید: و ما ارسلنا الیهم قبلک من نذیر: ما قبل از تو هیچ انداز کننده‌ای به سوی مشرکان مکه نفرستاده بودیم در اینجا منظور انداز کننده از میان خود آنها است، در حالی که در آیه قبل منظور وصول دعوت پیامبران به آنها است. در آیه بعد می‌افزاید اگر تو را تکذیب کنند عجب نیست و غمگین مباش زیرا کسانی که قبل از آنها بودند نیز پیامبران را تکذیب کردند، در حالی که فرستادگان آنها با معجزات و دلائل روشن، و کتابهای محتوی پند و اندرز، و کتابهای آسمانی مشتمل بر احکام و قوانین روشنی‌بخش، به سراغشان آمدند (و ان یکذبوک فقد کذب الذین من قبلهم جائتھم رسلهم بالبینات و بالزبر و بالکتاب المنیر).

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۴۰

تنها تو نیستی که با داشتن معجزات و کتاب آسمانی مورد تکذیب این قوم جاهل قرار گرفته‌ای، پیامبران پیشین نیز با این مشکل دست به‌گریبان بودند بنا بر این غمگین مباش و محکم در مسیر خود گام بردار، و بدان آنها که باید بپذیرند می‌پذیرند.

در اینکه فرق میان «بینات» و «زبر» و «کتاب منیر» چیست؟ مفسران نظرات مختلفی اظهار داشته‌اند که از همه روشنتر دو تفسیر زیر است:

۱ - «بینات» به معنی دلائل روشن و معجزاتی است که حقانیت پیامبر را به ثبوت میرساند، اما «زبر» جمع «زبور» به معنی کتابهایی است که خط آنها با استحکام نوشته شده (همچون نوشته بر سنگ و مانند آن) که در اینجا کنایه از استحکام مطالب آن است.

و به هر حال اشاره به کتابهایی است که قبل از موسی (علیهالسلام) نازل شده، در حالی که کتاب منیر اشاره به کتاب موسی و کتب آسمانی دیگری است که بعد از آن نازل گردیده (زیرا در قرآن مجید در سوره مائده آیه ۴۴ و ۴۶ از تورات و انجیل به عنوان هدایت و نور یاد شده، و در آیه ۱۵ همان سوره تعبیر به نور در مورد قرآن مجید نیز آمده است).

۲ - منظور از «زبر» آن قسمت از کتب انبیا است که تنها محتوی پند و اندرز و نصیحت و مناجات بوده (مانند زبور داود) و اما «کتاب منیر» آن دسته از کتابهای آسمانی است که دارای احکام و قوانین و دستورات مختلف اجتماعی و فردی است مانند تورات و انجیل و قرآن و این تفسیر مناسبتر به نظر می‌رسد.

در آخرین آیه مورد بحث به کیفر دردناک این گروه اشاره کرده

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۴۱

می‌فرماید:

چنان نبود که آنها از کیفر الهی مصون بمانند، و دائما به تکذیبهای خود ادامه دهند، سپس، کافران را گرفتم و سخت و مجازات کردم (ثم اخذت الذین کفروا).

جمعی را گرفتار طوفان ساختیم، گروهی را گرفتار تندباد ویرانگر، و جمعی را به وسیله صیحه آسمانی و صاعقه و زلزله در هم کوبیدیم! سپس در پایان برای تاکید و بیان عظمت و شدت مجازات آنها می‌گوید: مجازات من نسبت به آنها چگونه بود؟! (فکیف کان نکیر). این درست به آن می‌ماند که شخصی عمل مهمی را انجام می‌دهد و بعد از حاضران سوال میکند کار من چگونه بود؟

به هر حال این آیات از یکسو به تمام رهروان راه الله و مخصوصا رهبران و پیشوایان راستین هر امتی در هر عصر و زمان دل‌داری و دل‌گرمی می‌دهد که از نغمه‌های مخالف دلسرد و مایوس نشوند، و بدانند دعوت‌های الهی همیشه با مخالفت‌های شدید از سوی متعصبان لجوج و سودجویان ستمگر مواجه بوده، و در عین حال طالبان دلسوز و عاشقان پاکبازی نیز بوده‌اند که در کنار داعیان راه حق جانفشانی می‌کردند.

و از سوی دیگر تهدیدی است برای این مخالفان لجوج که بدانند برای همیشه

نمیتوانند به اعمال ننگین و مخرب خود ادامه دهند، دیر یا زود کیفرهای الهی دامانشان را خواهد گرفت.

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۴۲

آیه ۲۷-۲۸

آیه و ترجمه

اَلَمْ تَرَ اِنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَخْرَجْنَا مِنْهُ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا اَلْوَنُهَا وَ مِنْ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَ حُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ اَلْوَنُهَا وَ غَرَابِيبٌ سُودٌ ۲۷
وَمِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْاَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ اَلْوَنُهُ كَذٰلِكَ اِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعِلْمُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ غَفُوْرٌ ۲۸

ترجمه :

۲۷ - آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد که به وسیله آن میوه‌هایی (از زمین) خارج ساختیم با الوان گوناگون و از کوهها نیز (به لطف پروردگار) جاده‌هایی آفریده شده به رنگ سفید و سرخ با الوان مختلف، و (گاه) به رنگ کاملاً سیاه!
۲۸ - و از انسانها و جنبندگان و چهار پایان انواعی با الوان مختلف، (آری) حقیقت چنین است، از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از اومی ترسند، خداوند عزیز و غفور است.

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۴۳

تفسیر :

اینهمه نقش عجب بر در و دیوار وجود!

بار دیگر در این آیات به مساله توحید باز می‌گردد، و صفحه تازه‌ای از کتاب تکوین را در برابر دیدگان انسانها می‌گشاید، تا پاسخی دندان شکن به مشرکان لجوج و منکران سرسخت توحید باشد.
در این صفحه زیبا از این کتاب بزرگ آفرینش تنوع موجودات بی‌جان، و چهره‌های مختلف و زیبای حیات در جهان نبات و حیوان و انسان، مورد توجه قرار گرفته، که چگونه خداوند «از آب بی‌رنگ صد هزاران رنگ» پدید آورده، و از عناصر معین و محدود موجودات کاملاً متنوع که هر یکی از دیگری زیباتر است آفریده.

این نقاش چیره دست با یک قلم و یک مرکب، انواع نقشها را ابداع کرده که بینندگان را مجذوب و شیفته و مفتون می کند.

نخست می گوید: «آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی نازل کرد و به وسیله آن میوه هایی به وجود آوردیم با الوان مختلف» (اللم تر ان الله انزل من السماء ماء فاخرجنا به ثمرات مختلفا الوانها).

شروع این جمله با استفهام تقریری ضمن تحریک حس کنجکاوی انسانها اشاره به این است که این مطلب آنچنان روشن و آشکار است که هر کس بنگرد می بیند، آری می بیند که از آب و زمین واحد یکی بی رنگ و دیگری تنها دارای یک رنگ اینهمه رنگهای مختلفی از میوه های گوناگون، گلهای زیبا، برگها و شکوفه ها، در چهره های مختلف به وجود آمده است.

الوان: ممکن است به معنی رنگهای ظاهری میوه ها باشد که حتی در یک نوع میوه مانند سیب الوان گوناگونی وجود دارد، تا چه رسد به میوه های مختلف، و ممکن است کنایه از تفاوت در طعم و ساختمان و خواص گوناگون آنها

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۴۴

بوده باشد، تا آنجا که حتی در یک نوع میوه باز اصناف گوناگونی وجود دارد، چنانکه مثلا در انگور شاید بیش از ۵۰ نوع، و در خرما حدود ۷۰ نوع وجود دارد! جالب اینکه در آیه فوق به صورت فعل غائب آمده، سپس به صورت متکلم در آغاز می گوید: «خداوند از آسمان آبی فرستاد» سپس اضافه می کند «ما به وسیله آن میوه های رنگارنگی خارج ساختیم» این طرز تعبیر منحصر به این آیه نیست، در مواردی دیگر از قرآن مجید نیز همانند آن دیده می شود، گوئی بیان جمله نخست درک و معرفت جدیدی درباره خدا به مخاطب می دهد، و با این درک و شناخت در پیشگاه خدا حاضر می شود، و در حضور سخن با آنها می گوید.

در دنباله آیه به تنوع طرقی که در کوهها وجود دارد، و سبب شناخت جاده ها از یکدیگر می شود اشاره کرده می گوید: «از کوهها نیز جاده هایی آفریده شده به رنگ سفید و سرخ، با رنگهایی متفاوت و (گاه) به رنگ کاملاً سیاه» (و من الجبال جدد بیض و حمر مختلف الوانها و غرابیب سود).

این تفاوت الوان از یکسو زیبایی خاصی به کوهها می بخشد، و از سوی دیگر سببی برای پیدا کردن راهها و گم نشدن در جاده های پرپیچ و خم کوهستانی

است، و در نهایت دلیل است بر قدرت خداوند بر همه چیز.
«جدد» جمع «جده» (بر وزن غده) به معنی جاده و طریق است.
«بیض» جمع «ابیض» به معنی سفید و «حمر» جمع «احمر» به
معنی سرخ است.
«غرابیب» جمع «غریب» (بر وزن کبریت) به معنی سیاه پررنگ

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۴۵

است، و اینکه عرب به کلاغ «غراب» می گوید نیز از همین جهت است، بنا
بر این ذکر کلمه «سود» که آن نیز جمع اسود به معنی سیاه است پشت سر
آن تاء کیدی است بر معنی سیاهی شدید بعضی از جاده های کوهستانی.
این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که خود کوهها همانند خطوط و
جاده هایی است که بر سطح زمین کشیده شده است که مخصوصا از فاصله های
دور کاملا محسوس است، خطوطی است که بعضی سفید و بعضی سرخ رنگ و
بعضی سیاه پر رنگ است، خطوطی است که دست تقدیر پروردگار بر چهره
زمین ترسیم کرده.

به هر حال ساختمان کوهها با رنگهای کاملا متفاوت از یکسو، و جاده های
کوهستانی با الوان گوناگون از سوی دیگر، نشانه دیگری از عظمت و قدرت و
حکمت او است که هر لحظه به شکلی در می آید و هر زمان به لباس دگری
خود را می آراید.

در آیه بعد مسأله تنوع الوان را در انسانها و جانداران دیگر مطرح
کرده می گوید «از انسانها و جنبندها و چهار پایان نیز افرادی آفریده
شده که رنگهای متفاوتی دارند» (و من الناس و الدواب و الانعام
مختلف الوانه).

آری انسانها با اینکه همه از یک پدر و مادرند دارای نژادها و رنگهای کاملا
متفاوتند، بعضی سفید همچون برف، بعضی سیاه همچون مرکب، حتی در یک

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۴۶

نژاد نیز تفاوت در میان رنگها بسیار است، بلکه فرزندان دو قلو هم که تمام
مراحل جنینی را با یکدیگر طی کرده، و از آغاز در آغوش هم بوده اند با دقت که
نگاه کنیم از نظر رنگ کاملا یکسان نیستند، با اینکه از یک پدر و یک مادر و در

یک زمان نطفه آنها منعقد شده و از یکنوع غذا تغذیه کرده‌اند. گذشته از چهره ظاهری، رنگهای باطنی آنها، و خلق و خویهای آنها، صفحات و ویژگیهای آنان و استعداد و ذوقهایشان، کاملاً متنوع و مختلف است، تا مجموعاً یک واحد منسجم با تمام نیازمندیها را به وجود آورد. در جهان جنبندگان هزاران هزار نوع حشره، پرنده، خزنده، حیوانات دریائی، و حیوانات وحشی بیابانی وجود دارد که هر کدام با ویژگیها و عجائب خلقتشان نشانه‌ای از قدرت و عظمت و علم آفریدگارند. هنگامی که به یک باغ وحش بزرگ قدم می‌گذاریم با اینکه بیش از جزئی از هزاران جزء از موجودات زنده جهان در آنجا حضور ندارد چنان‌مات و مبهوت و مسحور و مجذوب می‌شویم که بی‌اختیار لب بستایش خداوندگاری که اینهمه نقش عجب را بر در و دیوار وجود زده است می‌گشائیم. پس از بیان این نشانه‌های توحیدی در پایان به صورت یک جمع بندی می‌گوید: «آری مطلب چنین است» (کذلک). و از آنجا که بهره‌گیری از این آیات بزرگ آفرینش بیش از همه برای

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۴۷

بندگان خردمند و دانشمندان است در دنباله آیه می‌فرماید: «تنها بندگان عالم و دانشمندان که از خدا می‌ترسند» (انما یخشی الله من عباده العلماء). آری از میان تمام بندگان، دانشمندانند که به مقام عالی خشیت یعنی «ترس از مسئولیت تواءم با درک عظمت مقام پروردگار» نائل می‌گردند، این حالت «خشیت» مولود سیر در آیات آفاقی و انفسی و آگاهی از علم و قدرت پروردگار، و هدف آفرینش است. «راغب» در «مفردات» می‌گوید: «خشیت به معنی ترسی است آمیخته با تعظیم، و غالباً در مواردی به کار می‌رود که از علم و آگاهی به چیزی سرچشمه می‌گیرد و لذا در قرآن مجید این مقام مخصوص عالمان شمرده شده است». کراراً گفته‌ایم ترس از خدا به معنی ترس از مسئولیتهائی است که انسان در برابر او دارد، ترس از اینکه در ادای رسالت و وظیفه خویش کوتاهی کند، و از این گذشته اصولاً درک عظمت آن هم عظمتی که نامحدود و بی‌پایان است

برای موجود محدودی همچون انسان خوف آفرین است (دقت کنید).
از این جمله ضمنا این نتیجه به خوبی گرفته می شود که عالمان واقعی آنها هستند که در برابر وظائف خود احساس مسئولیت شدید دارند و به تعبیر دیگر اهل علمند نه سخن چرا که علم بی عمل دلیل بر عدم خشیت است، و صاحبان آن در آیه فوق در زمره علماء محسوب نیستند.
همین حقیقت در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین (علیه السلام) آمده است که فرمود: و ما العلم بالله و العمل الا الفان مؤتلفان فمن عرف الله خافه، و حثه الخوف على العمل بطاعة الله، و ان ارباب العلم و اتباعهم (هم) الذین عرفوا الله فعملوا له، و رغبوا الیه، وقد قال الله: انما یخشى الله من عباده العلماء: «علم و عمل دو دوست صمیمی اند، کسی که خدا را بشناسد از او می ترسد، و همین ترس او را وادار به عمل و اطاعت فرمان خدا می کند، صاحبان

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۴۸

علم و پیروان آنها کسانی هستند که خدا را به خوبی شناخته اند و برای او عمل می کنند، و به او عشق می ورزند، چنانکه خداوند فرموده: انما یخشى الله من عباده العلماء».

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر همین آیه می خوانیم: یعنی بالعلماء من صدق قوله فعله و من لم یصدق قوله فعله فلیس بعالم: «منظور از علما کسانی هستند که اعمال آنها هماهنگ با سخنان آنها باشد کسی که گفتار و کردارش هماهنگ نباشد عالم نیست» (۲).
و در حدیث دیگری آمده: اعلمکم بالله اخوفکم لله: «از همه شما عالمتر کسی است که ترسش از خدا از همه بیشتر باشد».

کوتاه سخن اینکه «عالمان» در منطق قرآن کسانی نیستند که مغزشان صندوقچه آراء و افکار این و آن، و انباشته از قوانین و فورمولهای علمی جهان و زبانیشان گویای این مسائل، و محل زندگیشان مدارس و دانشگاهها و کتابخانه هاست، بلکه علما آن گروه از صاحب نظران و دانشمندانند که نور علم و دانش تمام وجودشان را به نور خدا و ایمان و تقوا روشن ساخته، و نسبت به وظائفشان سخت احساس مسئولیت می کنند و از همه پای بندترند.
در سوره قصص نیز خواندیم که وقتی که قارون مغرور و از خود راضی

که مدعی مقام علم نیز بود، ثروت خود را به نمایش گذاشت جمعیت دنیاپرستان که سخت تحت تاثیر آن زرق و برق قرار گرفته بودند آرزو کردند که یککاش آنها نیز دارای چنین بهره‌ای از اموال دنیا بودند، ولی «عالمان» بنی اسرائیل بر آنها فریاد زدند وای بر شما پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند بهتر است، واین مقام تنها در اختیار شکیبایان و افراد پر استقامت قرار

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۲۴۹

می‌گیرد: و قال الذین اتوا العلم ویلکم ثواب الله خیر لمن آمن و عمل صالحا و لا یلقاها الا الصابرون (قصص - ۸۰).
و در پایان آیه به عنوان یک دلیل کوتاه بر آنچه گذشت می‌فرماید «خداوند عزیز و غفور است» (ان الله عزیز غفور).
«عزت» و قدرت بی‌پایانش سرچشمه خوف و خشیت اندیشمندان است، و «غفوریتش» که نشانه رحمت بی‌انتهای او است سبب رجاء و امید آنان است، و به این ترتیب این دو نام مقدس، بندگان خدا را در میان خوف و رجاء نگه‌میدارد، و می‌دانیم حرکت مداوم به سوی تکامل بدون اتصاف به این دو وصف ممکن نیست.

